ترانه علیدوستی چگونه به صدر عاملی معرفی شد؟

رسول صدرعاملی گفت: در هفته‌نامه سینما یک آگهی دادم که بسیار جذاب بود. متن آگهی این بود که «من ترانه ۱۵ سال دارم دختر خوبی هستم اگر این شخصیت را می‌شناسید به ما معرفی کنید» درواقع دنبال بازیگر بودیم. که ترانه علیدوستی این آگهی را دیده بود. امین تارخ به من زنگ زد و گفت ترانه دختر حمید علیدوستی است و او را برای حضور در فیلم به من معرفی کرد.

معرفی مکتب شهید سلیمانی به کودکان و نوجوانان

رویداد تولید محتوای «قهرمان من» با هدف معرفی مکتب شهید حاج‌قاسم سلیمانی به کودکان و نوجوانان در بستر فضای مجازی برگزار می‌شود. صاحبان آثار می‌توانند در قالب‌های «شبکه اجتماعی (استوری، کانال و صفحه)، کلیپ و نماآهنگ، نقاشی، پوستر و اینفوگرافی، پادکست و قصه‌گویی دیجیتال، بازی و نرم‌افزارهای تلفن همراه و انیمیشن، کمیک موشن و موشن‌گرافی» در این رویداد شرکت کنند.

...یبی به نام سریال «جزیره»

...کاری!

به کارگردانی سیروس مقدم است که با انبوهی از بازیگران نام آشنا و حتی حضور خواننده‌ای چون امیر مقاره (ماکان بند)، به قدری کیفیت پایین و دور از انتظاری دارد که حتی سوالاتی اساسی درباره چرایی تولید چنین اثر نازل و نچسبی را ایجاد می‌کند. فیلمنامه ضعیف و دیالوگ‌های غریبی که بازیگران بدسریال در بیان آن ناتوان هستند در کنار گاف‌هایی که بعضی از آنها در این چند وقت در فضای مجازی چرخیده‌اند، ضمن خدشه به اعتبار عوامل جزیره و تایید دوباره‌ای بر کیفیت غالبا پایین آثار پلتفرم‌ها، بحث نظارت دقیق‌تر بر شبکه نمایش خانگی را گوشزد می‌کند. یعنی ضمن نظارت محتوایی، نهادهایی چون ساترا درباره کیفیت و استاندارد هم باید ملاحظاتی جدی داشته باشند.

...زرگ «جزیره» بازی‌های بد با وجود حضور بازیگران نامدار است

سکانس ۶: اجازه دهید از یکی از قطعه‌های مشهور بهار چهارفصل ویوالدی برایتان نگوییم که روی تصویر ذوق مرگی ماهک شنیده می‌شود و به شکل بدی سر شوخی را با آن اثر بزرگ و محترم و معتبر باز می‌کند! و باز اجازه دهید وقتی همه بازیگران نام آشنا دارند بدترین بازی‌های عمرشان را انجام می‌دهند، منصف باشیم و از بازی بد خواننده‌ای چون امیر مقاره در ادامه همین سکانس انتقاد نکنیم.

سکانس ۷: یک ترکیب سمی دیگر؛ دورهمی صحرا و امیرحسین و اشکان در کافی شاپی در حوالی ساحل با بازی‌هایی نازل؛ شادی مختاری که انگار آمده بدل سحر قریشی در سینما باشد، امیر کاظمی که صدایش از بس بم است، با تصویرش هماهنگی ندارد و آن کلاه گیس شهروز دل افکار که هنوز روی سرش جفت و جور نشده است! دیالوگ‌های نچسب و غیرقابل هضم همچنان شخصیت‌ها را همراهی می‌کند، مثل این جمله صحرا خطاب به امیرحسین: «انقدری عایدت میشه بتونی یه جایی رو بخری بعد این همه سال عکاسی حرفه‌ای یه استودیو بزنی حداقل یه آتلیه از خودت داشته باشی؟!» اگر فکر کردید تمام شده، سخت در اشتباهید، چون صحرا ادامه می‌دهد: «انقدری عایدت میشه بتونی یه جایی رو اجاره کنی استودیو بزنی که دیگه لازم نباشه زیر آفتاب و برف و بوران واسه این روزنامه و این خبرگزاری عکاسی کنی؟!»

سکانس ۸: اینقدر هر سکانس، بازیگر زیاد دارد که گاهی مثل این سکانس، یکی دو تا از بازیگران جایی برای نشستن پیدا نمی‌کنند! در ضمن در صحنه‌ای که هیچ تعلیق و استرس خاصی ندارد، موسیقی مثلا رعب‌آوری می‌شنویم که دوز هیجان را بالا ببرد.

سکانس ۹: یک شاه دیالوگ دیگر از مهشید: «رفتار ارشد، واکنش به سلطه جویی توئه!» وقتش نیست آن سیمرغ حجار به خاطر متولد ماه مهر، حالا جایش را با یک تمشک طلایی عوض کند؟ این درباره سیمرغ فروتن به خاطر قرمز هم جواب می‌دهد.

سکانس ۱۰: گفت و گوی ارشد و مهشید و باز هم دیالوگ‌هایی که در ترکیب با بازی‌های بد، باعث سوت کشیدن مخ مخاطب می‌شود. ارشد: «می‌جنگم/ مهشید: برا به دست آوردن صحرا؟/ ارشد: نچ نچ نچ! برای ساختن خودم!»

سکانس ۱۱: شاهد از اردلان می‌پرسد: «بچه (دخترک ارشد، ویولت) الان کجاست؟ تو جزیره است؟» یعنی همین یک بار هم که فروتن در این سکانس، نسبتا خوب و طبیعی بازی کرد، بازیگر مقابلش، زهیر یاری، کار او را تکمیل نکرد. به مقدسات قسم، ما قبلا از این بازیگر هم بازی خوب دیده بودیم.

سکانس ۱۲: انگلیسی حرف زدن فروتن در ماشین. اگر از بحث جنگ سرد که نمی‌دانیم چه ربطی به جزیره دارد و در این سکانس به آن اشاره می‌شود، شاید این بازی غریب و اغراق شده فروتن در جزیره با زبان انگلیسی سازگارتر باشد.

سکانس ۱۳: صحرا و امیرحسین و اشکان در یک ماشین و شاهد و گلرخ (مینا وحید) هم در یک ماشین. سکانسی لایی و برای چفت سکانس‌های قبلی و بعدی و البته بی‌آزار. شاید چون هیچ بازیگری دهان باز نکرد تا حرف‌های قلمبه سلمبه بزند.

سکانس ۱۴: باز هم همچون برخی قسمت‌های قبلی، بوق و شیپور هواداران تیم‌های ورزشی مسابقاتی که نه کارکرد مهمی در قصه دارد و نه پرداخت و اجرای درستی و نه ابدا هیچ هیجانی. صحرا در طبقات بالایی ساختمانی در حال ساخت تلفنی با مادرش درباره ارشد حرف می‌زند که باز هم زبانش به دیالوگی سخت می‌چرخد: «نباید اجازه بدم ثروتش چشم و گوشمو کور کنه ولی از خوب هم خوبترن!» لااقل اجازه دهید از آن صحنه مضحک به هم خوردن تعادل او در آن ارتفاع نگوییم برایتان.

سکانس ۱۵: چنین معجونی فقط دیالوگ‌های استعاری را کم دارد، مثل دیالوگ «تو آوردیش» آذین در پاسخ به دیالوگ گلرخ «اینجا همیشه همینجوری (توفانی) میشه؟».

سکانس ۱۶: صدای بد و فالش خواننده گروه موسیقی مراسم در حاشیه همان مسابقات ورزشی کذایی و باز مقادیری لوس بازی توسط امیرحسین و صحرا.

سکانس ۱۷: معاینه ارشد توسط پیام (کاظم سیاحی) و مشاجره و چک زنی اردلان و سعید (حسام منظور). اگر خوب دقت کنید، هیچ کدام از سیلی‌ها اصابت نمی‌کند اما همین‌جوری چک نخورده، زهیر یاری خون دماغ می‌شود! ارشد هم با این دیالوگ، ما را خون دماغ می‌کند: «شاهد وارد محدودیت ثانویه میشه!»

سکانس ۱۸: یکی از قدیمی‌ترین و کلیشه‌ای‌ترین تست‌های بازیگری، خنده و گریه است. با این پیش فرض و طرز خنده السا فیروزآذر، او موفق به قبولی در تست و به دست آوردن نقش می‌شود؟

سکانس ۱۹: نماهایی از یادداشت‌ها و گزارش‌های صحرا صراف و شیوه انتخاب عکس و شکل صفحه آرایی آن نشان می‌دهد سازندگان جزیره، حتی به خود زحمت نداده‌اند، نگاهی به روزنامه‌های کشور بیندازند.

سکانس ۲۰: راستش همه تقصیرها را هم گردن نویسنده سریال نیندازیم، وقتی مینا وحید نمی‌تواند دیالوگ خیلی ساده و روان و ملموس «قرصهای من هیچ وقت نیست، هیچ وقت نیست» را خوب بیان کند.

سکانس ۲۱: همچنان دیالوگ «شاهد فردا وارد محدودیت ثانویه میشه» ارشد با سس اضافه «خودم ازش (صحرا) مراقبت می‌کنم» همراه پنبه خونی داخل دماغ اردلان و حضور وحیدقلیچ وار احمدآقا در آستانه در!

سکانس ۲۲: باز دیالوگی که بازیگر مجبور می‌شود برای انتقال منظورش، لقمه را دور سرش بچرخاند. این بار دیالوگ سهم رضی (حمیدرضا پگاه) است که خطاب به ارشد می‌گوید: «برای تعلیق از مسؤولیت و محدود کردن دسترسی‌ات به یه فایل (مکالمه ضبط شده) استناد شده.» واقعا نمی‌شد با یک «اینو گوش کن» همه این مفهوم و تهدید و تعلیق را رساند؟

قسمت هفتم سریال جزیره درحالی با به آب زدن ارشد به پایان می‌رسد که همچنان نمی‌توانیم این حجم از دیالوگ‌های غریب شخصیت‌ها را در این قسمت و البته کل قسمت‌های قبلی هضم کنیم، آن هم در شرایطی که نویسنده سعی کرده، از مشاوران مختلف در زمینه‌های مطبوعات و اقتصاد، تجارت، هوانوردی، حقوق، بانک و پزشکی بهره بگیرد تا مولای درز فیلمنامه نرود، تازه به جز اینها حضور یک دستیار نویسنده و تشکر از دو نویسنده دیگر را هم حساب کنید اما نتیجه نه تنها باعث قوام و جذابیت فیلمنامه نشده، بلکه با متنی پرحفره و عجیب و غریب و نچسب مواجهیم که در همه ابعادی که ذکر آن رفت، یک جای کار می‌لنگد، به ویژه درباره حرفه خبرنگاری و نقش صحرا که کاراکتر، کمترین ربطی به واقعیت موجود ندارد.

> با این حجم از صحنه‌ها و دیالوگ‌های نچسب و عجیب و غریب و بدون کاربرد در قصه، واقعا چطور باور کنیم که میزان رضایت‌مندی کاربران از سریال جزیره، ۹۴ درصد است و به‌جز نظراتی سراسر تعریف و تمجیدی در فیلیمو، با دیدگاهی منفی و مخالف روبه‌رو نباشیم؟

کیفیت بد بازی‌ها

پیشتر گزارشی درباره حضور یکباره چند خواننده به عنوان بازیگر در پلتفرم‌ها منتشر کردیم و در بخشی از آن به امیر مقاره هم پرداختیم. حتی همان‌جا هم نوشتیم که وقتی بازی بازیگران باسابقه هم در جزیره بد است و با آن گریم‌های ضایع و بازی‌های بد هیچ حرفی برای گفتن ندارند، واقعا چه توقعی می‌توان از یک خواننده در این میان داشت؟ آیا سیروس مقدم به عنوان کارگردان، بیش از حد روی تجربه و استعداد بازیگران نام آشنا حساب بازکرده بود و نیازی به کنترل و هدایت آنها احساس نمی‌کرد؟ آیا الان به عنوان کارگردان، از خروجی نهایی بازی‌ها راضی است؟ آیا اصلا سیروس مقدم این سریال را کارگردانی هم کرده است؟

گاف‌های غریب

یکی از عجیب و غریب‌ترین گاف‌های سریال جزیره تا اینجا، مربوط به اوایل قسمت ششم است؛ جایی که میترا حجار (مهشید) با اعتبار و کوله‌باری از تجربه در بازیگری، به قدری حضورش ضعیف است که جای تعجب دارد. از اول سکانس، نگاه‌های نامتعارف حجار به سمت چپش (سمت راست کادر) بی‌دلیل به نظر می‌رسد و کمی بعدتر با حیرانی در گفتن دیالوگ، این طور به نظر می‌رسد که او دیالوگ‌ها را حفظ نیست و از روی فیلمنامه مقابلش می‌خواند. نخست حجار به امیر مقاره می‌گوید: «پدرت احتمالا ازت خواهد خواست» بعد انگار که اشتباه کرده باشد یا اصلا حوصله‌اش از این دیالوگ‌های نچسب سررفته باشد، آهی می‌کشد و با نگاه به همان قسمتی که احتمالا فیلمنامه جانمایی شده، دیالوگش را این‌طور تصحیح می‌کند: «پدرت احتمالا تاکید می‌کنه که قضیه اون خانوم خبرنگار رو...» ادامه‌اش دیگر چندان موردبحث نیست و مقصود همین بازی بد و بی‌خیالی کارگردان و منشی صحنه و تدوینگر و حتی ناظر پلتفرم است که برایشان مهم نبوده چنین صحنه مضحکی به اثر نهایی راه یابد.

جزیره از این صحنه‌های برگ‌ریزان بسیار دارد اما فرقش این است که آنجا دست‌کم بازیگران، همین دیالوگ‌ها را حفظ هستند و تنها هضمش نکرده‌اند. مثل این دیالوگ‌هایی که السا فیروزآذر و هنگامه قاضیانی در قسمت سوم (همان قسمت گرفتار شدن ارشد و صحرا در دریا و حوالی اقیانوس هند و با مقادیری گاف و لحظات بد) بدون کوچک‌ترین درک و دریافتی به هم می‌گویند: از احساسی که دارم متنفرم/ وسط اندوه بزرگ گم شدن برادرت باید فکر بقای خودت هم باشی دیگه!/ بهتر از این نمی‌شد تشریحش کرد/ کاش برابر بودیم تا می‌تونستیم کنار مردا فقط روی پیدا کردن ارشد متمرکز باشیم نه این‌که در هر فرصتی برای حقوق معوقه‌مون، دنبال یه فرصت بگردیم!!»

با این حجم از صحنه‌ها و دیالوگ‌های نچسب و عجیب و غریب و بدون کاربرد در قصه، واقعا چطور باور کنیم میزان رضایتمندی کاربران از سریال جزیره، ۹۴ درصد است و به‌جز نظراتی سراسر تعریف و تمجیدی در فیلیمو، با دیدگاهی منفی و مخالف روبه‌رو نباشیم؟

و این‌که باز چطور باور کنیم، سریالی که در همین فصل اول هم کارش پیش نرفته و فارغ از این نظرات و رضایتمندی کذایی در گل گیر کرده، با آب و تاب خبر از موفقیت فصل اول و ساخت فصل دوم می‌دهد. بازی مرکب شمایید و آن سریال کره‌ای ادایتان را درمی‌آورد!

مشکلات ما در کشور به اندازه‌ای است که شاید رسیدگی به موضوعاتی چون موضوع فیلم آن شب، در اولویت نباشد. امیدوارم یکی یک جایی احساس کند باید حرکتی کرد و کاری انجام دهد تا اگرچه نمی‌توانیم جلوی به دنیا آمدن بچه‌های ناخواسته را بگیریم اما سرنوشت این بچه‌ها برای جامعه، حکومت و دولت مهم‌تر باشند.»

مستندها راهگشا هستند

علی آقامحمدی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از تماشاگران این مستند بود. او که مدت‌هاست در منطقه هرندی تهران (محل وقوع موضوع فیلم) مشغول فعالیت‌های اجتماعی است، درباره دلیل حضورش در جشنواره گفت: «شنیدم که یک مستند بسیار خوب درباره دروازه غار ساخته شده است. ما هم مشغول رسیدگی به مسائل ۲۰۲۰ محله مشکل‌دار در سطح کشور هستیم که مشکلاتی شبیه دروازه غار دارند. به همین دلیل موضوع این مستند به نظرم قابل اعتنا بود، آمدم تا از نزدیک در جریان ماجرا باشم تا این موضوع زمینه‌ای شود که بعدها بتوانیم تفاوت این محلات را به تصویر بکشیم و کاری انجام دهیم تا شرایط این افراد که تعدادشان به ۲۰ میلیون نفر می‌رسد، بهبود پیدا کند.»

او درباره تاثیرگذاری مستندها در رسیدگی به مشکلات گفت: «موارد بسیاری پیش‌آمده که با تماشای مستند به دنبال راه حل ماجرا گشتیم. خوبی مستند در این است که یک پژوهشگر کارهای تحقیقی را انجام می‌دهد و ما کاری که نیاز به پروسه طولانی دارد، در مدت کوتاهی تماشا می‌کنیم و می‌توانیم برای رسیدگی به موضوع سریع‌تر اقدام کنیم. حتی گاهی پیش آمده که از خود مستندساز هم کمک گرفتیم.»

وی درباره زمان حل مشکلات مناطق آسیب‌دیده گفت: «نمی‌توانیم بگوییم مسائل نقاط آسیب‌دیده شهر قرار است به‌زودی حل شود. برای حل این معضلات به یک نگاه منطقی نیاز است تا با گذشت زمان، این مشکلات بررسی شود. گاهی اوقات راهی برای پیشگیری وجود دارد، باید تلاش کنیم تا ببینیم اگر بخشی از این موضوعات با پیشگیری انجام می‌شود، حتما این کار را انجام دهیم و اگر راهی نبود، سراغ درمان برویم.»

عکس: سایت جشنواره بین‌المللی سینما حقیقت

یادداشت

انتخاب مسیر سخت جذاب‌تر است

بهادر خردمندکیا

کارگردان مستند «بی‌رنگی»

«بی‌رنگی» پرتره کیخسرو خروش است. کیخسرو خروش سال ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمد. در نوجوانی به نحو خودآموز به فراگیری خوشنویسی و نقاشی پرداخت. چند سال بعد در انجمن خوشنویسان و دانشکده هنرهای زیبا نزد استاد رفت و خیلی زود در هر دو استاد شد. اما اهمیت خروش به استادی در خوشنویسی و نقاشی نیست (هرچند این خود چیز کمیابی است)، بلکه او از این حیث اهمیت دارد که در خوشنویسی و نقاشی ما آخرین نفر است.

معنای «آخرین» نیاز به توضیح مفصل دارد اما به اجمال می‌توان گفت خروش آخرین خوشنویسی است که به سلسله اساتید و سنت تعلیم و تعلم قدما پای‌بند است و آخرین نقاشی است که در سنت آکادمیک بوزار فرانسه و کمال‌الملک کار می‌کند. خود او البته تا این اندازه بدبین نیست و معتقد است دست‌کم در خوشنویسی نوابغی خواهند آمد اما فعلا واقعیتی که پیش روی ماست چیز دیگری می‌گوید.

خروش در خوشنویسی به کتابت و در نقاشی به پرتره‌سازی و منظره‌سازی مشهور است. او ده‌ها کتاب را کتابت کرده که هر کدام برای خود جایگاهی در خوشنویسی معاصر دارند. نیز بهترین پرتره‌های امام خمینی (ره) کار خروش است که بعضی از آنها را باید بهترین نمونه‌های پرتره‌سازی از کمال‌الملک تا امروز دانست.

حرف زدن درباره کیخسرو خروش مستلزم حرف زدن درباره استادان اوست. در این فیلم از کمال‌الملک، میرزای کلهر، عمادالکتاب، علی‌محمد حیدریان، سیدحسن میرخانی و سیدحسین میرخانی یاد کردیم و شاید اولین‌بار است که درباره بعضی از این بزرگان حرفی زده می‌شود.

خروش آدم کم‌حرفی است. خودش می‌گوید در این فیلم به اندازه کل عمرش حرف زده. که اگر اهل حرف زدن بود حجم کتابت‌هایش مسلما کمتر از این می‌شد. کتابت حافظ او در تاریخ خوشنویسی ما کم‌نظیر است و به حرف آوردن کسی که ۷۸ سال حرف نزده، کار راحتی نبود.

«بی‌رنگی» روایت ماجرامحوری ندارد. روایت فیلم در عرض پیش می‌رود و شخصیت را جست‌وجو می‌کند. «بی‌رنگی» همچنین یک فیلم گفت‌وگومحور است. ایده ما این بود حضور آدم‌ها می‌تواند درک بهتری از روابط و درنتیجه فضای هنری ۵۰ سال اخیر به دست دهد. این‌که آیدین آغداشلو با خروش دوستی دورادور و بااحتیاطی داشته، یا مثلا عباس کیارستمی سه‌پایه نقاشی‌اش را همیشه کنار خروش می‌گذاشته، یا مثلا محمد احصائی همیشه خروش را استاد خطاب می‌کرده، صرفا نمک کار نیست.

راه ساده‌تر برای ساخت این فیلم این بود که چند روز با کیخسرو خروش زندگی کنیم و از او راش ضبط کنیم و تمام. ولی ما پای ایده گفت‌وگومحورمان ایستادیم و سختی هماهنگ شدن با رفقای خروش را به جان خریدیم و حتی برای آیدین آغداشلو یک سال صبر کردیم تا اوضاع جسمی‌اش بهتر شود و جلوی دوربین ما بنشیند.

انتخاب مسیر سخت معمولا جذاب‌تر است. مصداق این حرف هم هم‌سخنی با بزرگان هنر معاصر ایران در پشت صحنه بود. چند ساعت گپ زدن با محمد احصائی و آیدین آغداشلو و علی‌اکبر صادقی و دیگران نعمتی بود که نصیب ما شد.